**مقدمه سوم:** بین تعدد عناوین و تعدد معنون ها ملازمه نیست

**توضیح:** عناوین

**الف:** گاهی متحّد می­­باشند . عنوان یکی است و لکن مصادیق و معنونهای زیادی دارد مانند عنوان علت و معلول که یک عنوان است اما مصداقهای زیادی دارد مثلا بین خورشید و روشنای ، نار و حرارت و .. رابطه علت و معلول است

**ب:** گاهی عناوین متعدد است و لکن معنونهای آن ها واحد است و یا بالعکس مثل اینکه بین محِّب و محبوب هم می­تواند وحدت معنون باشد هم تعدد معنون باشد مثلا هر کسی که خودش را دوست دارد وحدت معنون است و هر کسی که دیگران را دوست دارد تعدد معنون ها است . یا مثل عالم و معلوم که هم می­تواند معنون واحد فرض شود هم معنون متعدد فرض شود یعنی عالم علم به یک نفر داشته باشد یا علم به چند نفر داشته باشد ( معلوم عالم می­تواند یک نفر یا چند نفر باشد)

**ج:** گاهی عناوین متعدد اند اما معنون واحد است مانند اسماء حسنی الهی که تمامی صفات خدا چه جمالیه ( ثبوتیه ) و چه جلالیه ( سلبیه) از یک ذات بسیط الحقیقه حکایت دارند .

به قول شاعر عبارتنا شتی و حسنک واحد و کلٌ الی ذالک الجمالِ یُشیر ( تعابیر ما در باره خدا مختلف است اما او یک ذات نیکو است که هر یک از این عبارات به آن ذات نیکو اشاره می­کند

**خلاصهِ** این مقدمه سوم این است که در همه جا تعدد عنوان موجب تعدد معنون نمی­شود در نتیجه بین تعدد عنوان و تعدد معنون تلازم نیست قابل انفکلک هستند به بیانی که گذشت.

**مقدمه چهارم:** عنوان این مقدمه اتحاد وجود و ماهیت است (المتحد وجودا متحدٌ ماهیهً )

این عنوان پاسخ دو توّهم است که صاحب فصول این توهم ها را کرده است.

**توهم اول:** صاحب فصول می­فرماید مسئله جواز و إمتناع إجتماع أمر و نهی مربوط به اختلاف بین اصالت الوجودی و اصالت الماهیّت است .

**توضیح:** اگر کسی قائل شود به اینکه وجود اصیل است و ماهیت اعتباری است باید در این مسئله ( صلِّ و لا تغصب) امتناعی شود زیرا مجمع یک وجود است که هم متعلَّق حرمت و هم متعلَّق وجوب شده است ماهیت صلاه و غصب به یک وجود موجودند إجتماع أمر و نهی بنا بر قول به اصالت الوجود محقق است.

و لکن اگر کسی ماهیت را اصیل بداند و وجود را اعتباری بداند قائل به جواز می­شود زیرا ماهیت غصب غیر از ماهیت صلاه است و بین آنها مغایرت است و قابل إجتماع هم نیستند در خارج هر ماهیتی غیر از ماهیت دیگر است پس دو ماهیت جدا از هم می­یاشند لذا إجتماع أمر و نهی پیش نمی­آید زیرا صلِّ به ماهیت صلاه و لا تغصب به ماهیت غصب تعلُّق گرفته است لذا إجتماعی پیش نمی­آید.

**جواب آخوند از این توهم:**

مرحوم آخوند می­فرماید محال است که یک ذات دو وجود داشته باشد چه قائل به اصالت الوجود باشیم چه قائل به اصالت الماهیه باشیم همچنین محال یک وجود دو ماهیت داشته باشد صلاه و غصب یک وجودند چگونه دو ماهیت دارند.

**سوال:** منشأ اشتباه و توهم صاحب فصول چیست؟

**جواب:** منشأ توهم ایشان جنس و فصل است .

**توضیح:** جنس و فصل به یک وجود موجودند مانند وجود انسان که مرکب از حیوان و ناطق است پس صلاه در دار غصبی یک وجود است ولکن دارای دو ماهیت است لذا جوازی می­شویم.

**مرحوم آخوند می­فرماید:** جنس و فصل ارتباطی به بحث ما ندارند زیرا نسبت بین جنس و فصل نسبت لا مُتحصِّل به متحصِّل و قوه به فعل است. جنس تحصُّل ندارد و تحصُّل آن به فصل است مثلا تعیُّن و تحقُّق انسان به ناطق بودن است زیرا حیوان لا متحصِّل است و شامل انسان و بقر هم می­شود در حالی که بحث ما بر روی دو ماهیت است مانند دو مقوله یکی مقوله کیف و دیگری مقوله عین که قابل اجتماع نیستند و به یک وجود موجود نمی­شوند و هر یک وجود خاص خود را دارد . غصب و نماز دو ماهیت و دو وجود هستند ولو اصالت الوجودی باشیم پس بحث ما ربطی به آن بحث فلسفی ندارد زیرا آن بحث در امور واقعی است و ربطی به امور اعتباری ندارد.

**توهم دوم:** قول به جواز اجتماع أمر و نهی مبتنی بر مدار تعدُّد جنس و فصل در خارح است و قول به إمتناع بر مدار وحدت جنس و فصل در خارج است.

**توضیح:** اگر کسی جنس و فصل را به یک وجود می­داند قائل به إمتناع می­شود و اگر کسی آن دو را دو وجود می­داند قائل به جواز می­شود پس قول به جواز و إمتناع مبتنی بر تعدد و وحده جنس و فصل دارد.

**جواب آخوند از این توهم:**

آخوند می­فرماید این سخن کبرویاً و صغرویاً ممنوع است

اما کبرویاً ممنوع است زیرا جنس و فصل دو وجود نیستند بلکه ترکیب اتحادی دارند مانند ترکیب بین صورت و ماده

اما صغرویاً ممنوع است زیرا نماز و غصب از موضوعات و مصادیق جنس و فصل نیستند زیرا اگر نماز جنس و غصب فصل باشد قانون فصل این است که بدونه جنس محقَّق نمی­شود در حالی که نماز بدونه غصب محقّق می­شود و اگر نماز و غصب هر دو فصل باشند و حرکت جنس باشد یک جنس محال است دو فصل داشته باشد.

 به هر حال نسبت بین صلاه و غصب نسبت جنس و فصل نیست چه قائل به تعدد وجود جنس و فصل باشیم و چه قائل به وحدت وجود جنس و فصل باشم.

نتیجه این چهار مقدمه این است که در مسئله إجتماع أمر و نهی قائل به إمتناع شویم.